



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

روشن‌تر در

گروه

نگارخانه



## شناسنامه کتاب:

چاپ اول: آرمان مستضعفین - شماره های ۳۱، ۳۲ و ۳۳ فروردین ماه ۱۳۵۹

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - بهمن ماه ۱۳۷۱

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - مهر ماه ۱۳۹۱



## فهرست مطالب

مقدمه.....	۷
۱. دیدگاه قرآن در مورد ارتباط روش در نگرش.....	۸
۲. چه نیازی به روش؟.....	۱۰
۳. رابطه جهان‌بینی توحیدی با اولی‌الالباب.....	۱۱
۴. چگونگی درک توحید از میان تضادها.....	۱۳
واژه‌های مکتبی و چگونگی برخورد با آنها.....	۱۶
۵. چگونگی به کف آوردن لب «متد».....	۱۷
الف – چگونگی کسب متد در پروسه حرکت انسان.....	۱۸
ب – چگونگی کسب متد در پروسه حرکت انبیاء.....	۱۹
ج – پیدایش لب در ظل تکامل مراحل شناخت.....	۲۲
خلاصه‌ای از مبحث گذشته.....	۲۴
چگونگی رابطه ایمان و لب.....	۲۴
الف – ویژگی شناخت سطحی انسان و تفاوت آن با شناخت.....	۲۴
۶. چگونگی رابطه شناخت و ایمان.....	۲۵



### مقدمه

در بررسی‌ها گذشته به این نتیجه رسیدیم که میان متد و جهان‌بینی و یا به عبارت دیگر، «روش در گرو نگرش» رابطه دیالکتیکی برقرار بوده و اساسا روش در گرو نگرش می‌باشد. به میزانی که نگرش صورتی بسیط‌تر در رابطه با روش دارا باشد، روش دارای شکل و صورتی اصولی‌تر خواهد بود. اگر روش دیالکتیک را در حصار ماتریالیسم قرار دهیم، جبری که ماتریالیسم بر این روش حاکم می‌کند آن چنان در صورت‌بندی روش موثر واقع می‌شود که با صورت‌بندی همین روش در حصار نگرش توحیدی تفاوت تام دارد.

اساسا هر کس آنگونه عمل می‌کند که جهان را می‌بیند، بنابراین چه جهان‌بینی توحیدی و چه جهان‌بینی ماتریالیستی و چه جهان‌بینی‌های دیگر، پیوسته برای توجیه و تفسیر و تبیین خویش نیازمند به یک متد یا روش هستند که این متد در کادر جهان‌بینی توحیدی و هم چنین کادر جهان‌بینی ماتریالیستی و یا جهان‌بینی منطقی و علمی مارکسیسم کلاسیک، دیالکتیک نام دارد، اما بر اساس نوع جهان‌بینی‌ها، متدهای فوق نیز با یکدیگر تفاوت دارند. این است که کوری یا روشنی دیالکتیک را نوع جهان‌بینی یا نگرش تعیین می‌کند که آن متد یا روش دیالکتیک در استخدام آن قرار گرفته است؛ و در این رابطه بود که ما مارکسیسم کلاسیک و مارکسیسم دولتی و اسلام را بر اساس چگونگی استخدام روش در گرو نگرش، مورد تحلیل قرار دادیم، بر این مبنا که در مارکسیسم کلاسیک روش یا متد، «دیالکتیک» و جهان‌بینی، «منطقی یا علمی»

است؛ و در این متد، اصل تقابل در هستی عمده گنشته است، این است که بر اساس این پارامترها، انسان (تاریخ ساز) جامعه (سوسیالیزم) و بالاخره تاریخ (دترمینیسم هیستوریک) را، تبیین می‌کند، پس مارکسیسم کلاسیک، از دیدگاه مارکس جامعه شناس، علم تاریخ است و دیالکتیک را متد می‌داند که توسط آن، می‌توان به درک قانونمندی‌های حاکم بر تاریخ نائل آمد. ولی بعد بر اساس جهان‌بینی ماتریالیسم و تبیینی که مارکس از جهان بر اساس ماده می‌کند، مجبور می‌شود که برای رفع تناقض رابطه تقابلی اراده انسان و جبر ماده اصل تضاد را در هستی عمده گرداند تا بر این مبنا، حرکت‌های انسان، جامعه و تاریخ را بر اساس جبر توجیه نماید.

پس از آن به بررسی ویژگی‌های دیالکتیک روشن (اسلامی) در ارتباط جهان‌بینی توحیدی پرداختیم و با مطرح ساختن این مهم که در اسلام این آیه در رابطه با جهان‌بینی توحیدی است که سنگ زیربنای هستی قرار می‌گیرد و از آیه (واقعیت) است که به ذوالایه (حقیقت) می‌رسیم، روشن نمودیم که پدیده‌های هستی از دو قسمت آفاقی و انفسی تشکیل شده‌اند و در متد دیالکتیک در رابطه با پدیده آفاقی پیوسته اصل تضاد و در رابطه با پدیده انفسی پیوسته اصل تقابل عمده هستند؛ و بر این مبنا است که می‌توان چگونگی «جبری» بودن پدیده آفاقی را در ارتباط با اصل تضاد و «جبری - اختیاری» بودن حرکت پدیده انفسی را پس از عمده کردن اصل تقابل، نتیجه گرفت. اینک در ادامه بررسی روش در گرو نگرش به بررسی دیدگاه قرآن در این خصوص می‌پردازیم.

## ۱ - دیدگاه قرآن در مورد ارتباط روش در نگرش

اساساً قرآن رابطه روش (متد) و نگرش (جهان‌بینی) را در شکل حصار بودن نگرشی برای روش می‌پذیرد و جهان‌بینی توحیدی را پیوسته کادر و حصار می‌داند که با متد دیالکتیک دارای یک رابطه تقابلی بوده و متد مزبور بر اساس آن شکل می‌پذیرد؛ و صاحبان روش می‌بایست که پیوسته بر اساس آن روش، در حصار نگرش خود به تفکر بپردازند. برای روشن شدن چگونگی ارتباط دیالکتیکی متد و جهان‌بینی در قرآن به بررسی آیات ۱۸۹ تا ۱۹۱ سوره آل عمران و هم چنین آیات ۱ تا ۴ سوره ملک پرداخته و این آیات را با یکدیگر مورد قیاس قرار می‌دهیم.

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ - الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَفَعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - و خدا راست فرمانروایی آسمان‌ها و زمین (و آنچه در آن‌ها است) و خدا بر همه چیز توانا است - همه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در تفاوت شب



و روز نشانه‌هایی است برای اولی‌الالباب (صاحبان متد) - آنهایی که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده ذکر می‌کنند و در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند (و می‌گویند) پروردگارا نیافریدی این (هستی) را بر باطل منزهی تو، پس نگاهدار ما را از عذاب آتش».

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ - الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ - ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِنًا وَهُوَ حَسِيرٌ - خجسته باد آنکه به دستش فرمانروایی است و او بر همه چیز توانا است - آنکه مرگ و زندگانی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک شما در کردار نیکوترید و اوست عزتمند آمرزنده - آنکه هفت آسمان ار تو در تو آفرید، در آفرینش خدای مهربان تفاوتی نمی‌بینی (شناخت سطحی) پس دیده بازگردان آیا شکافی می‌بینی (شناخت علمی) - پس دیده را دوباره باز گردان (شناخت منطقی) تا چشم به سویت سرافکنده بازگردد در حالیکه خوار است» (سوره ملک - آیات ۱ الی ۴).

اولین نکته‌ای که در آیات فوق باید مورد توجه قرار گیرد، این است که در آغاز، هر دو با آیاتی شروع می‌شوند که بیانگر جهان‌بینی توحیدی است. (وَلِلَّهِ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (سوره آل عمران - آیه ۱۸۹) و «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سوره ملک - آیه ۱)

ممکن است اینجا سوالی مطرح شود که از این دو آیه چگونه مفهوم جهان‌بینی توحیدی بر می‌آید؟

اصولاً توحید عبارت است رابطه دیالکتیکی میان «انسان و خدا»، «انسان و طبیعت»، «انسان و طبیعت و خدا»، «خدا و هستی»، «انسان و هستی»، «غیب و شهادت» و این در دو آیه مذکور رابطه میان «خدا و هستی» کاملاً نمودار است. به این ترتیب که: «وَلِلَّهِ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» بدین ترتیب که در اولی رابطه الله (خدا) با السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (هستی) مطرح گشته و در دومی نیز به همین ترتیب. البته جهان‌بینی توحیدی از قسمت دوم هر دو آیه نیز بر می‌آید: «وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» - «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

اهمیت جهان‌بینی را با توجه به شعار پیامبر (قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا) که بلافاصله پس از بعثت سر می‌دهد، می‌توان دریافت، توجه به این شعار، تکیه و تاکید پیامبر را بر نگرش، نمودار می‌سازد و بر این اساس است که پیامبر پس از بعثت با تکیه

بر جهان‌بینی توحیدی نسبت به جهان‌بینی شرک با برخوردی «دفعی - نفیائی»<sup>۱</sup> و یا عدمی رویرو شده و حرکت خویش را بر مبنای این برخورد شکل می‌داد، یعنی برخوردی برای نابودی شرک.

بنابراین، حرکت پیامبر در ارتباط با توده‌های مردم صرفاً در ظل جهان‌بینی توحیدی شکل می‌گرفت و این موضوع نشان دهنده این مهم است که اساس تأکید قرآن و پیامبر بر جهان‌بینی، بدین منظور است که جهان‌بینی توحیدی را سنگ زیربنای هستی می‌داند؛ و اصولاً ویژگی بارز حرکت پیامبران پس از بعثت، مقابله با شرک ذهنی توده‌ها بوده است که مشخصاً از طریق جهان‌بینی صورت می‌گرفته است.<sup>۲</sup>

## ۲ - چه نیازی به روش؟

با توجه با لزوم واقعیت جهان‌بینی به عنوان سنگ زیربنای هستی ممکن است سوالی مطرح شود که اگر پیامبران در رابطه با توده‌ها و حرکت اجتماعی، جهان‌بینی را مطرح می‌کردند، بنابر این چه نیازی به روش وجود داشت؟ به عبارت دیگر، آیا نگرش به تنهایی کافی نیست و لزوم روش در اینجا چگونه مطرح می‌گردد؟

بدون شک عمل انسان در گرو تبیین است و یا به عبارت دیگر همان طوری که قبلاً مطرح کردیم، هر کس همان‌گونه عمل می‌کند که جهان را می‌بیند؛ و بر مبنای همین بینش نسبت به جهان است که انسان دست به تغییر می‌زند، یعنی تغییر در گرو تبیین است.<sup>۳</sup>

قدر مسلم اینکه حرکت پیامبران، پیوسته بر اساس و مبنای گسستن بندهای مادی و معنوی از گرده توده‌ها بوده است، اما چگونگی این عمل پیامبران، به سیلان در آوردن توده‌ها در یک عمل جهت دار (پراکسیس)، بر مبنای تبیین از جهان و در نتیجه متد مشخص مفهوم می‌یابد، اینجا است که اهمیت روش در کادر نگرش، نمودار می‌شود؛

۱. در حالی که همین پیامبر، نسبت به سایر مسائل برخوردها و موضع‌گیری‌های متفاوتی ارائه می‌نمود، به عنوان مثال در مورد برده‌داری یک برخورد «دفعی - زمانی» اتخاذ کرده و چون برده‌داری سیستمی بوده است که نمیتوانسته یک بار دفعتاً آن را از بین ببرد، سعی داشته است که در طول زمان با آن مبارزه کند. و با نسبت به دیگر مسائل اجتماعی یک برخورد «قالبی - محتوایی» داشت به این منظور که قالبها را اخذ میکرد و محتوای آنان را دگرگون می‌ساخت، به عنوان نمونه میتوان از غسل نام برد که سنتی حاکم بر اجتماع اعراب جاهلیت بود. و پیامبر از این قالب استفاده کرده و محتوای آن را با بینشی مترقیانه بر ساخت.

۲. برخلاف مارکسیسم که از ایدئولوژی شروع کرد و بعد به جهان‌بینی رسید - رجوع شود به «ویژگی‌های دیالکتیک روشن» آرمان مستضعفین شماره ۲۸ و ۲۹.

۳. رجوع شود به مقاله «رهنمودهایی در زمینه...» آرمان مستضعفین - شماره ۳۱.

و در همین رابطه است که صاحبان متد (لب)، در حصار بی حد و مرز توحیدی به تبیین می‌پردازند تا بر اساس این تبیین، جهان را تغییر دهند و یا به عبارتی دیگر، تنها تبیین جهان نیست که ارزش دارد، بلکه تبیین برای این است که مرحله بعد یا مرحله تغییر را نیز به دنبال داشته باشد.

بنابراین اگر چه، جهان‌بینی را به عنوان سنگ زیربنای هستی پذیرفته‌ایم، روش در حصار این جهان‌بینی، دارای اهمیت فراوان است، زیرا که تنها بر مبنای روش است که انسان قادر خواهد بود، ضوابط توحیدی (جهان‌بینی) را به ضوابط تکلیفی و ایدئولوژی تبدیل کرده یا ضوابط را به رابطه بنشاند؛ و بر این مبنا است که حرکت انسان به خود نظم گرفته و بر روال مشخص و معین و در جهتی معلوم، سیلان خواهد یافت.

### ۳ - رابطه جهان‌بینی توحیدی با اولی‌الالباب

پس از روشن شدن جهان‌بینی توحیدی در آیات مذکور، می‌بینیم که آیات در اولین پله وجود جهان‌بینی، بر انسان تکیه کرده و از او به عنوان اولی‌الالباب (صاحبان لب) یا صاحبان متد نام برد، که این افراد توسط لب یا متد (روش) در حصار جهان‌بینی توحیدی به تبیین هستی پرداختند و در ظل این تبیین و پی بردن به هدفداری هستی به تبیین از خود (انسان) می‌پردازند. بنابراین فلسفه حیات انسانی و یا به عبارتی دیگر تبیین حرکت‌های انسانی، در گرو تبیین هستی می‌باشد و در همین رابطه است که صاحبان متد (روش) که در حصار بی حد و مرز توحیدی به نگرش می‌پردازند، می‌کوشند که ابتدا در سایه این نگرش هستی را به تحلیل کشیده و پس از آن تحت این تحلیل از خویش‌تن تبیین کنند، تحلیل آیات را ابتدا از آیات سوره آل‌عمران شروع می‌کنیم که می‌گوید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» بدین مفهوم که تبیین هستی (السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) و اختلافی که در یک برخورد سطحی انسان با شب و روز، پدیدار می‌گردد، آیات و نشانه‌هایی را برای صاحبان لب یا متد، نمودار می‌سازد. که این صاحبان روش می‌توانند با درک این آیات و نشانه‌ها که از تبیین فلسفه هستی آموخته‌اند، به تبیین فلسفه انسانی نشسته و از خویش‌تن تبیین کنند. اما تبیین این افراد از خویش‌تن، در گرو شناخت ویژگی‌های اولی‌الالباب است که آیه پس از آن این ویژگی‌ها را مورد بررسی قرار داده است.

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَاتِكَ فَفِنَا عَذَابِ النَّارِ».

و ویژگی مهم و اساس صاحبان لب، یکی ذکر (يَذْكُرُونَ) و دیگری فکر (يَتَفَكَّرُونَ) می‌باشد که البته مرحله تفکر از نظر زمانی بر مرحله ذکر تقدم دارد. بدین معنی که صاحبان متد با تفکر در خلقت هستی (السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) و نمودار شدن بر آنان که هستی دارای هدف است، به ذکر می‌پردازند.

بنابراین فکر استوار بر لب عبارت است از تبیین هستی که قبل از مرحله ذکر و در یک صورت زمانی تقدم می‌یابد، در صورتی که ذکر استوار بر لب، عبارت است از تبیین انسان از خود، بر اساس تبیین هستی که این مرحله از نظر ارزشی و از نظر زمانی بر مرحله تفکر تقدم می‌یابد؛ و صورت آیه روشنگر این است که درک فلسفه حیات انسانی منوط به درک فلسفه هستی است. اما مرحله سومی نیز وجود دارد که دیگر صورت تبیینی ندارد، بلکه با این مرحله انسان وارد عملی می‌شود تا بر اساس تبیین‌های گذشته تغییر دهد، این مرحله، شکر نام دارد و بر دو مرحله قبل (فکر – ذکر) تأخر می‌یابد. برای بررسی صورت این مرحله، آیه ۹ – سوره سجده و آیه ۷۸ – سوره نحل را تحلیل می‌کنیم:

«ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»  
 – سپس بیافرید او را (انسان) خلقی تمام و دمید از روح خود (خدا) در او (انسان) و برای او شمع و ابصار و افئده (مراحل شناخت) قرار داد شاید اندکی شکرگزار باشد»  
 (سوره سجده – آیه ۹)

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» – و خدا بیرون آورد شما را از شکم‌های مادرانتان، در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید (شناختی نداشتید) و برای شما سمع و ابصار و افئده (مراحل شناخت) قرار داد، تا آنکه شاید شکر گزار باشید».

آنچه که از دو آیه فوق در ارتباط با شکر می‌آید، همان صورت عملی شکر پس از شناخت و تبیین است، زیرا اساساً انسان بر مبنای شناخت خویش به تبیین دست می‌زند که ما این مسئله را در قسمت تحلیل آیات سوره ملک در رابطه با سوره آل عمران بررسی می‌کنیم، اما در اینجا مرحله عملی بودن شکر پس از تبیین در نظر است که به خوبی از آیه بر می‌آید. بنابراین شکر مرحله‌ای است در ادامه دو مرحله فکر و ذکر که مبنای عملی دارد.

نکته مهم دیگری که هم در آیات آل عمران و هم در آیات ملک مورد توجه قرار می‌گیرد، درک هدفداری فلسفه هستی است که بلافاصله پس از مرحله ذکر مطرح می‌شود، البته باید توجه نمود که این نکته در سوره آل عمران پس از مرحله ذکر مطرح شده در حالی که در سوره ملک در آغاز مطرح شده و این بیانگر این است که چون این دو یکدیگر را تکمیل می‌کنند، نیازی احساس نمی‌شده است که بار دیگر عمل مرحله

به مرحله بود که در سوره آل عمران مورد توجه قرار گرفته است در این قسمت از سوره ملک نیز بار دیگر انجام شود.

در هر حال پس از مطرح شدن ویژگی‌های اولی‌الالباب (آل عمران) که تفکر و ذکر است، یک بار به این قسمت از آیه بر می‌خوریم که «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (سوره آل عمران - آیه ۱۹۱) و یا در سوره ملک «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» (سوره ملک - آیه ۲).

در هر دو آیات فوق، هدفداری هستی پس از تبیین هستی و تبیین انسانی مطرح می‌گردد. به این مفهوم که این هستی بی هدف و عبث خلق نشده است، «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» - آیا گمان می‌کنید که شما را بیهوده (عبث) آفریده‌ایم و شما به سوی ما بازگشت نمی‌کنید» (سوره مومنون - آیه ۱۱۵).

بنابراین هستی بر مبنای هدفی معین و مشخص آفریده شده است که انسان بر مبنای تفکر و ذکر بدان آشنا می‌شود.

#### ۴ - چگونگی درک توحید از میان تضادها

در یک نگرش عام، لب یا متدی که اولی‌الالباب در ظل آن به تحلیل از هستی می‌پردازند عبارت است از وسیله‌ای که صاحبان متد در سایه آن، توانایی درک توحید را از میان تضادها می‌یابند اما چگونگی این درک و شناخت را آیات مشخص کرده‌اند.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ» در این قسمت نکته مهم، کلمه «اختلاف» است. آیه چنین می‌گوید که این اختلاف دارای آیات و نشانه‌هایی برای صاحبان لب (متد) است؛ و در سوره ملک، به این آیه توجه می‌کنیم که می‌گوید: «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ» در این آیه نکته مهم کلمه تفاوت است که این قسمت را با قسمت اختلاف از آیه بالا مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در آیه اول این اختلاف را برای صاحبان متد دارای آیتی می‌داند، این آیات و نشان‌ها چه هستند و صاحبان متد، چگونه از این آیات می‌توانند بهره‌برداری کنند. در حالی که در آیه بعد، چنین گفته شده است، «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ»، با گذاشتن کلمه «مَا» که هم صورت استفهامی دارد و هم صورت نفی‌ای - می‌خواهد این مسئله را اثبات کند که چگونه در هستی تفاوتی می‌بینی؟ یعنی که در هستی تفاوتی وجود ندارد.

برای پاسخ به این سوال که چگونه صاحبان متد می‌توانند از آیات که اختلاف شب

و روز برای آن‌ها در بردارد استفاده کنند، باید بگوئیم که اولی‌الالباب از میان این اختلافات و تضادها و تفاوت‌ها، توانائی درک توحید را می‌یابند، چه، در قسمت بعدی، آیه می‌گوید که در خلقت هستی تفاوتی وجود ندارد بلکه این انسان است که بر اساس شناخت سطحی خود، تضادها را می‌بیند، زیرا که درک تضادها در هستی، ریشه در نگرش یا شناخت سطحی به هستی دارد و تنها تحت سلاح لب (متد) است که اولی‌الالباب می‌توانند در درک و شناخت هستی، تلاش خویش را در جهت طی مراحل دیگر شناخت افزایش دهند، تا بتوانند اختلاف‌ها یا تفاوت‌هایی را که با نگرش سطحی خویش از هستی دریافته بودند، در یک دالان راه یابند، به سمت توحید هدایت کنند؛ لذا است که بر اساس لب یا متدی که آن‌ها را به توحید حاکم بر هستی می‌رساند وارد کارزار شده شو از خلال تضادهائی که می‌بینند به درک توحید حاکم بر هستی نایل آیند. چگونگی ارتقاء شناخت صاحبان لب یا متد در آیه ملک مورد توجه قرار گرفته است یعنی در این آیه مراحل سه گانه<sup>۴</sup> شناخت (سمع، بصر، افئده - سطحی، علمی و منطقی) مطرح گشته است.

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ - ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِنًا وَهُوَ حَسِيرٌ»

در این مرحله شناخت که همان شناخت «تری» یا شناخت سطحی است تضادهایی برای انسان در هستی نمودار می‌گردد، بنابراین تضاد در کادر تضاد ریشه در شناخت سطحی دارد در حالی که پس از بررسی آیه خواهیم دید که تضاد در کادر توحید ریشه در شناخت عمیق داشته و بر این اساس برای درک توحید موفق خواهیم بود. بنابراین «شناخت تری» یا شناخت سطحی که باعث نمود یافتن تضادها و تفاوت‌ها می‌شود، خود بستری است برای کاربرد لب یا متد، برای درک توحید حاکم بر هستی.

پس از آن آیه می‌گوید که بعد از مرحله «شناخت سطحی تری» شناخت خود را به مرحله بالاتری ارتقاء دهید، آیا باز تفاوت و تضادی مشاهده می‌کنید؟ «فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» و پس از آن باز اگر شکافی و تضادی مشاهده نمودید، بار دیگر شناخت خود را به مرحله و فاز بالاتری ارتقاء دهید. در این مرحله که همان شناخت عمقی و منطقی است که یکباره دگرگون خواهید شد و به توحید دست خواهید یافت، چرا که دیگر تضادی نمی‌بینید.

بنابر این همانگونه که قبلا نیز متذکر شدیم پس از طی مراحل سه گانه شناخت است که انسان بر اساس تبیینی که از هستی و وجود خویش می‌کند، به شکر می‌نشیند و وارد عمل تغییر بر مبنای تبیین و تفسیر جهان و خویش می‌شود.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ  
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (سوره نحل - آیه ۷۸)

و در ضمن کسب شناخت در این سه مرحله (سمعی یا سطحی، بصری یا کامل‌تر، افنده یا قطعی) است که انسان می‌تواند به مرحله «یقین» برسد. چرا که یقین زائیده شناخت است و به میزانی که شناخت انسان بیشتر می‌شود، یقین انسان هم قوی‌تر می‌گردد.

پس درک توحید با یقین عجین است، و قرآن در آیات زیر از این یقین آورندگان به خدا و صاحبان متد یا اولی‌الالباب با نام «رَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» (سوره آل عمران - آیه ۷) نیز یاد می‌کند که عملکرد آنان نیز بر اساس از بین بردن تضادها بر مبنای شناخت و علم انسان است.

«هُوَ الَّذِي يَصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ - او آن آفریدگاری است که صورت‌بندی می‌کند شما را در ارحام (مادرانتان) هر گونه که بخواهد، هیچ معبود به سزایی جز او وجود ندارد و کارهایش بر طبق حکمت است اوست آنکه برتر فرو فرستاد قرآن را، پاره‌ای از آن آیات محکمات است که آن آیات اصل قرآنند و پاره‌ای دیگر متشابهاتند اما آنانی که در دل‌های شان میل به باطل است، پیروی می‌کنند آیات را که متشابه است از قرآن برای فتنه جویی و به منظور تاویل، در حالی که نمی‌داند تاویل آن را جز خدا (کسانی که فکر می‌کنند بین این دو دسته از آیات تضاد موجود است)؛ و آن‌ها که در علم ثابت قدم هستند می‌گویند (هم متشابهات و هم به محکمات) ایمان آورده‌ایم و همه از پروردگار است، و ذکر نمی‌کنند مگر اولی‌الالباب» (سوره آل عمران - آیات ۶ و ۷).

اولین مسئله‌ای که در این آیات جلب توجه می‌کند این است که این آیات نیز مانند آیات قبل که بررسی کردیم از توحید شروع می‌شوند و به توحید ختم می‌گردد. (آیه اول و قسمت آخر دوم: آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا)

دومین مسئله اشاره آیه به کسانی است که بر اساس شناخت سطحی خود میان محکمات و متشابهات تضاد می‌بینند و سعی نمی‌کنند که شناخت خود را به مراحل بالاتر ارتقاء دهند و بنابراین در مرحله درک تضاد می‌مانند. ولی کسان دیگری هستند که «مراحل شناخت» را طی می‌کنند و بنابراین در شناخت و علم راسخ می‌شوند که پس از آن آیه از ذکر این «رَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» یا اولی‌الالباب نام می‌برد که ذکر این‌ها بر مبنای فکر و علمشان استوار است و فقط اولی‌الالباب هستند که با توجه به ذکر می‌کنند و این ذکر بر اساس متد و لب استوار است. می‌توانند ثنویتی را که در مرحله اول می‌دیدند از

میان بردارند و این است که به راسخون به توحید می‌رسند: «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». اما آنهایی که تکیه بر زیغ قلبی می‌کنند و در مرحله اول شناخت یا شناخت سطحی می‌مانند به انحراف کشیده می‌شوند و به درک توحید نائل نخواهند شد، چرا که با آیات بر اساس شناخت سطحی خود، برخورد مکانیکی می‌کنند، در حالی که «رَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» به علت شناخت عمقی خود، بر اساس علم و برخورد ارگانیک با آیات به توحید خواهند رسید.

پس درک تضادها در هستی ریشه در شناخت سطحی انسان داشته و اگر انسان بر اساس لب یا متد که در استخدام جهان‌بینی توحیدی او است، وارد کار شده و به تبیین هستی و خود بپردازد به توحید خواهد رسید. این است که روش و نگرش در یک ارتباط دیالکتیکی با یکدیگر قرار می‌گیرند و اصولاً روش در حصار نگرش مطرح می‌گردد، زیرا در کادر آیتی که مطرح شد و بررسی گردید نیز آیات از توحید شروع می‌شدند و به توحید ختم می‌گشتند، بنابراین بر اساس روش، صاحبان لب یا اولی‌الالباب می‌توانند بر مبنای تضادها به وحدت دست یابند.

### واژه‌های مکتبی و چگونگی برخورد با آن‌ها

لازم به نظر می‌رسد که در آغاز بحث، به «مقدمه بی‌ربطه» ذیل پرداخته و موضع خود را در قبال کلماتی از قبیل «فکر»، «ذکر»، «شکر»، «لب» و... روشن سازیم.

برای بررسی ویژگی‌های اولی‌الالباب در یک ارتباط ارگانیک با جهان‌بینی توحیدی و هم‌چنین چگونگی درک توحید از میان تضادها، در بحث گذشته، به کلماتی از قبیل کلمات فوق برخوردیم و آن‌ها را در آیات یاد شده، مورد مذاقه و تحلیل قرار دادیم، اینک در ادامه بحث گذشته و برای روشن شدن فرهنگ قرآنی در باب کاربرد و درک هر چه بیشتر این کلمات، به بررسی صورت‌های قالبی و محتوایی آنها می‌پردازیم.

در یک برخورد عام با واژه‌های مکتبی و قرآنی، چنین می‌یابیم که هر واژه دارای دو صورت و بُعد است، یکی بُعد «صیغه خبری» و دیگری بُعد «عملی» و یا به عبارت دیگر، یکی «بُعد قالبی» و دیگری «بُعد ماهوی».

این تقسیم‌بندی دو بُعدی (یعنی قالبی و محتوایی)، حرکت‌های انسانی را نیز شامل می‌گردد، زیرا واژه‌ها در یک ارتباط متقابل و دلادلی نسبت به انسان به کار برده می‌شوند، و آنگاه می‌توان گفت که حرکت‌های انسانی در بستر صحیح خویش سیلان می‌یابد که بُعد قالبی آن هم‌افز با بُعد ماهوی آن رشد کند.

حرکت‌های قالبی اسلام، به بُعد قالبی انسانی باز می‌گردد، به عنوان نمونه ذکر و یا



شکر، از یک طرف مدلول «لفظ» قرار می‌گیرند (در رابطه با بُعد قالبی انسان) و از طرف دیگر مدلول «عمل»، چرا که شکر کردن گاهی جاری شدن لفظ «الهی شکر» از زبان یک انسان است؛ و گاه بر اساس و مبنای تبیین حرکت انسان، وارد عمل شدن.

پس تعریف از کلماتی چون شکر، ذکر، لب، فقه، سمع، بصر، افنده و... علاوه بر روابط قالبی، روابط ماهوی و محتوایی را نیز در بر گرفته و گاهی ممکن است که این تعاریف در نظر اول، قدری لایتجسب باشد. به عنوان مثال، تعریف کلمه شکر را مطرح می‌کنیم تا روشن شود که این تعریف با آن تعریف عوام زده لفظی، چقدر تفاوت دارد.

شکر عبارت است از کاربرد ابعاد وجودی انسان در بستر راستین خود که انسان در ظل این بستر راستین، استعدادهای بالقوه وجودی خود را به فعلیت در می‌آورد.

قیاس تعریف فوق با تعریف لفظی و قالبی آن که بیشتر به صورت تشکر کردن مطرح می‌شود، منظور را کاملاً واضح می‌کند و می‌بینیم که قرآن، پیوسته پس از صحبت از ابزارهای شناخت و منابع و مراحل شناخت است که از شکر نام می‌برد:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (سوره نحل - آیه ۷۸).

بزرگترین آفتی که گریبانگیر واژه‌های مکتبی در بستر زمان گردیده است، قالب زدگی یا عوامزدگی آن‌ها است که باعث شده، الفاظ را بگیرند ولی آن‌ها را مدلول عمل قرار ندهند، در حالی که هر مکتبی که ادعای هدایت انسان را داشته باشد، باید بر اساس دو بُعد وجودی انسان، یکی قالبی و دیگری ماهوی، وارد عمل گردیده و اگر تنها به یکی از این ابعاد توجه شود حرکت صورتی ناقص خواهد داشت.

بنابراین معیار ما در کاربرد کلمات فوق همانگونه که در فرهنگ قرآنی به کار رفته‌اند، برخورد قالبی همفاز با برخورد ماهوی با کلمات است.

## ۵ - چگونگی به کف آوردن لب «متد»

متدها وسیله‌ای هستند در جوابگویی انسان به چگونگی‌ها (تشریح) و چگونگی‌ها عبارتند از نیاز وجود در رابطه با حرکت انسانی که پس از جدایی او از حرکت غریزی، احساس می‌شوند؛ و درک این چگونگی‌ها بر مبنای خودآگاهی صورت می‌گیرد.

متدها حاصل تلاش انسان در جهت دستیابی به پارامترهایی است که بتواند در ظل آن‌ها، حرکت خود را شکل دهد و این پارامترها همان چگونگی‌ها هستند، یعنی عامل

اولیه حرکت انسان کسب چگونگی‌ها بوده است، زیرا پس از خروج انسان از کادر حرکت غریزی و جبری و وارد شدن به کادر حرکت جبری - اختیاری، مسئله‌ای که پیوسته برای او مطرح بوده است، این بوده که «چگونه حرکت کنم؟» و اساسا پس از کسب چگونگی‌ها بود که انسان به چرائی‌ها (تبیین) رسید.

امام کسب لب (متد) در بستر زمان، پیوسته دو صورت داشته است یکی کسب متد توسط انسان و دیگری کسب لب توسط انبیاء<sup>۵</sup>.

از اینجا است که می‌بینیم لب به هر متدی اطلاق نمی‌شود بلکه صرفا به متدی اطلاق می‌شود که توسط انبیاء و پس از آن‌ها سالکین طریقت آنان کسب شده باشد و دارای ویژگی‌هایی باشد که در قسمت بعد مطرح خواهیم نمود.

### الف - چگونگی کسب متد در پروسه حرکت انسان

همانگونه که در قبل عنوان کردیم، اساسی‌ترین عامل وادارنده انسان در مسلح شدن به متد، نیاز انسان برای درک «چگونگی‌ها» (تشریح) بوده است و بعد از درک «چگونگی‌ها» بود که انسان به واسطه ماندن در «چگونگی‌ها» به یاس می‌رسید؛ و پس از این یاس در می‌یافت که برای فهم و درک هدف هستی، باید به تبیین «چرائی‌ها» بنشیند.

بنابراین، از نظر تکوینی، انسان در اولین قدم از حرکت خویش «چگونگی‌ها» را به کف آورد؛ و در دومین قدم به «چرائی‌ها» رسید و نیاز تبیین را در خویش احساس نمود و بدین منظور بود که احتیاج و نیاز به متد را احساس کرد زیرا که در اولین مرحله حرکت در رابطه با درک «چگونگی‌ها» عدم فهم هدف هستی و تبیین آن، به یاس رسیده بود و بر این اساس کوشید که در ظل کسب «چرائی‌ها» به کسب «چگونگی‌ها» بپردازد، زیرا «چگونگی» در بستر «چرائی» بود که برای او ارزش آفرین می‌نمود. این بود که کوشید برای درک «چرائی‌ها» به تبیین و درک وجود بپردازد، و فهم وجود غیر از علم به وجود است و چنین یافت که درک وجود در سایه متد امکانپذیر است.

انسان در راه کسب متد پیوسته دو مسیر را طی نموده است. یکی از کلیات به جزئیات رسیدن، که در ظل یک حرکت «فلسفی - علمی» شکل گرفته است؛ و دیگری از جزئیات به کلیات رسیدن که در سایه یک حرکت «علمی - فلسفی» صورت پذیرفته

۵. شاید لازم به توضیح نباشد که جدا کردن انسان از انبیاء نه به این مفهوم است که انبیاء از انسان جدا هستند، بلکه منظور این است که کسب لب توسط انبیاء در رابطه با وحی است ولی متدی که انسان‌ها به آن رسیدند (از قبیل متد ارسطویی) دارای این ویژگی نمیباشد.

است؛ و یا به عبارت دیگر انسان کوشیده است که یا چگونگی‌ها را در کادر چرائی‌ها درک کند، و یا چرائی‌ها را در کادر چگونگی‌ها کسب نماید.

پویش انسان در مسیر اول با حرکت «فلسفی - علمی» آغاز گردید، یعنی درک چگونگی‌ها در بستر چرائی‌ها و یا تشریح در بستر تبیین، این حرکت که انسان را از کلیات به جزئیات می‌رساند، متد قیاسی نام یافته است، برای نمونه می‌توان از متد ارسطویی یا افلاطونی، نام برد که صورتی فلسفی - علمی داشتند.

اما انسان به واسطه پویش در مسیر دوم یا حرکت «علمی - فلسفی» خویش می‌کوشید که در ظل جزئیات «علم» به تبیین (فلسفه) هستی بپردازد، بنابراین پروسه فوق، صورتی است واقعی<sup>۶</sup> در تاریخ فلسفه که در رابطه با متد مطرح می‌باشد و انسان تلاش کرده است که در این پروسه (علمی - فلسفی)، در رابطه با جزئیات درک کلی کند؛ و در ظل تعمیم معتدبیه و انتزاع قوانین، هستی را به تبیین کشد. این روش به متد استقرایی نیز معروف شده است که در یک مفهوم عبارت است از: از جزئیات به کلیات رسیدن و دیالکتیک صورتی بود که در این رابطه به دست آمد حال چه در شکل هگلی و چه در شکل مارکسیستی‌اش.

اگر چه صورت دوم یعنی «علمی - فلسفی»، نسبت به صورت اول یا «فلسفی - علمی»، اصالت بیشتری داشته و دارد، اما چون هیچ یک از دو متد یاد شده بر مبنای «خود» استوار نبوده، نتوانسته است انسان را به تبیین صحیح از هستی «خود» و اجتماعی و تاریخ بکشاند. بدین منظور است که ما کسب متد در پروسه حرکت انبیاء را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ویژگی‌های این پروسه، بر ما روشن گردد و با پروسه فوق مورد قیاس قرار گیرد.

بنابراین زیربنای متد کسب شده در پروسه حرکت انسان «جهان» است. حال چه در روند «فلسفی - علمی» و چه در روند «علمی - فلسفی» آنچه که اهمیت دارد، مبنا قرار گرفتن جهان است.

## ب - چگونگی کسب متد در پروسه حرکت انبیاء

قرآن «لب» را حاصلی از حرکت انسان می‌داند که پروسه کسب آن با پروسه «فلسفی - علمی» و «علمی - فلسفی» تفاوت دارد، برای درک این تفاوت باید به زیربنای «لب» از دیدگاه قرآن نگاه کنیم، بنابراین سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که اساسا «لب» بر چه مبنائی استوار است؟

۶. واقعیت غیر از حقیقت است.

زیربنای «لب» بر خلاف زیربنای متد در پروسه حرکت انسان، که بر «جهان» استوار بود، بر «خودآگاهی» استوار است. بر اساس تعریفی که قبلا از خودآگاهی کردیم (خودآگاهی عبارت است از: جهان‌آگاهی) آگاهی برونی به اضافه خویشتن آگاهی (آگاهی درونی) به اضافه عصیان خودآگاهی از دو صورت تبیینی و تشریحی تشکیل گشته است، که «خود» صورت تبیینی و «آگاهی» صورت تشریحی آن را نمودار می‌سازد.

انسان به موازاتی که بتواند «خویشتن» را تبیین کند و خودبینی داشته باشد، می‌تواند به درک و تبیین جهان و خدا نایل آید، زیرا اساسی‌ترین ملاک، تبیین از «خود» است و اصولاً قرآن خدایبینی را داخل خودبینی، انجام پذیر می‌داند، بیان این مسئله را در آیه ۱۷۲ - سوره اعراف می‌یابیم.

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ - و هنگامی که خدای تو از پشت بنی آدم فرزندان آن‌ها را بر گرفت و آن‌ها را بر خود گواه ساخت که من پروردگار شما نیستم، گفتند آری گواهی می‌دهیم، در روز قیامت مبدا بگوئید ما از این (واقعه) غافل بودیم».

اینجاست که می‌بینیم خدا به انسان می‌گوید نفس خود را شاهد بگیر و بلافاصله پس از آن مطرح می‌کند که آیا خدا را نمی‌بینی. پس خدایبینی برابر است با خودبینی و خودبینی برابر است با خدایبینی و انسان به موازاتی که از خود تبیین می‌کند می‌تواند خدا را نیز تبیین کند، چرا که وقتی به نفس خود می‌نگرد، خدا را می‌بیند. «وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا».

یا هم چون آینه‌ای که وقتی در آن می‌نگرد شاهد خداست (شاهد خویش) یعنی خود را می‌بیند. از این روست که زیربنای لب در پروسه حرکت انبیاء «خود» است.

بیان این موضوع را در آیات دیگر نیز می‌توان یافت از آن جمله است آیه ۵۵ - سوره بقره:

«وَإِذْ قُلْنَا يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ - و هنگامی که گفتند ای موسی ما به تو ایمان نمی‌آوریم، تا اینکه خدا را آشکار ببینیم پس شما را صاعقه در گرفت و شما نگاه می‌کردید».

عده‌ای از آیه فوق چنین برداشت کرده‌اند که خداوند خود را به صورت صاعقه به قوم بین اسرائیل نشان داد، در حالی که مسئله غیر از این است. یکی از عواملی که انسان را به خودبینی وا می‌دارد، عامل ترس است، به این مفهوم که انسان به موازاتی که می‌ترسد، به خود فکر می‌کند و به خودبینی و اداری می‌گردد، صاعقه‌ای که قوم بین

اسرائیل را در گرفت، عاملی بود در جهت ترساندن آنان تا توسط این ترس به خود بیایند و بر اساس این به خود آمدن، خدا را دریابند.

پس انسان بر اساس تبیین «خود» است که می‌تواند خدا را تبیین کند و باز بر همین اساس است که می‌تواند به تبیین جهان بنشیند. باز بر می‌گردیم به آیات سوره آل عمران که می‌گوید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ - الَّذِينَ يُدْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در تفاوت شب و روز برای اولی‌الالباب (صاحبان لب) نشانه‌هایی است - آنهایی که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده ذکر می‌کنند و در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکر می‌نمایند، پروردگارا نیافریدی این (هستی) را بر باطل، منزهی تو پس نگهدار ما را از عذاب آتش» (سوره آل عمران - آیات ۱۹۰ و ۱۹۱).

آیه این طور شروع می‌شود که در خلقت هستی برای صاحبان لب، آیاتی است. صاحبان لب چه کسانی هستند، همانهایی که لبشان بر اساس و مبنای «خود» شان استوار است، یعنی پس از تبیین از خود به تبیین هستی می‌پردازند و سپس بدین نتیجه می‌رسند که رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، یعنی هدفداری هستی را واضح و آشکار در می‌یابند.

بنابراین در یک مفهوم روشن‌تر، لب عبارت است از راه خودیابی یا مسیری که در ظل آن می‌توان به خود رسید و در ظل تبیین از خود، خدا را یافت و جهان را تبیین کرد، از این رو است که در آیات فوق بلافاصله بعد از اولی‌الالباب به ویژگی ذکرکنندگی آنها می‌رسیم که ذکر به طور کلی، عبارت است از رابطه «خود» و خدا و «خود» و جهان - که تمامی این‌ها در ظل درک «خود» صورت می‌گیرد.

خودبینی چگونه صورت می‌گیرد؟ برای پاسخ به این سوال باید بگوئیم که تبیین خود بر اساس رابطه متقابل و دلادلی ذهنیت و عینیت صورت می‌گیرد که در اینجا، اساس عینیت است و شرط ذهنیت.

به عنوان مثال خودبینی ابوذر را با خودبینی ابوبکر مورد مقایسه قرار می‌دهیم. چه تفاوتی میان خودبینی ابوذر با خودبینی ابوبکر وجود دارد؟ تفاوت اینجا است که ابوبکر در یک موقعیت اجتماعی اشرافی زیسته و رشد کرده، در حالیکه ابوذر (جنده بن جناده) در یک موقعیت اجتماعی فقر، این بستر عینی اجتماعی است که از جنده بن جناده ابوذر می‌سازد، در حالی که بستر ذهنی هر دو یکسان است؛ و آن حرکت پیامبر می‌باشد. بنابراین اگر ابوذر (حتی با بستر ذهنی و تئوریک و مکتبی که در رابطه با حرکت پیامبر برایش آماده گردیده بود) در موقعیت ابوبکر می‌زیست هرگز ابوبکر

نمی‌شد! پس خودبینی بر اساس عینیت و شرط ذهنیت صورت می‌گیرد؛ و بر همین اساس است که پیامبران در آغاز بعثت خود می‌کوشیدند که با شرک ذهنی توده‌ها، ناشی از عینیت موجود در جامعه استعمار، استعمار و... مبارزه کنند تا جهان‌بینی شرک آن‌ها را مبدل به جهان‌بینی توحیدی سازند.

تاکنون دریافتیم که لب یا متدی که حاصل حرکت انبیاء و پویندگان راه آن‌هاست با متد در پروسه حرکت انسان تفاوت دارد، چرا که لب بر مبنای «خودآگاهی» و بالنتیجه بر «خودبینی» استوار است در حالی که متد بر اساس «جهان» آگاهی استوار است.

از طرف دیگر دریافتیم که لب محصولی نیست که دفعتاً و بدون مقدمه برای انسان حاصل شده باشد، بلکه خود حاصلی است از مراحل مختلف شناخت و وسیله‌ای است در ادامه غریزه انسان، که می‌توان بر اساس آن، به حرکت و حیات خویش صورت بخشید. یعنی در سایه لب یا متد است که انسان می‌تواند حرکت ویژه خود را که بر مبنای صورتی جبری - اختیاری استوار است، جهت دهد و بدون تردید کاربرد متد در راه تحلیل و شناخت پدیده‌ها، در راه رسیدن به توحید، حرکتی نیست که دفعتاً صورت پذیرفته باشد؛ و اگر بخواهیم به زبان قرآن سخن بگوئیم، باید چنین عنوان کنیم که لب برخلاف غریزه که امری ذاتی است، دارای صورت اکتسابی می‌باشد و خود محصول پروسه شناخت‌های مختلف انسان است که وی در حرکت و تلاش خویش در رابطه با «خودبینی»، کسب می‌کند.

### ج - پیدایش لب در ظل تکامل مراحل شناخت

اساساً انسان در سایه مراحل سه گانه شناخت می‌تواند به اتحاد لب با متد بپردازد، این مراحل شناختی عبارتند از: شناخت‌های سمعی، بصری و افندهای، که خود این شناخت‌ها برای انسان دارای جنبه اکتسابی است چرا که قرآن در این باب چنین می‌گوید:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا... - خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج کرد، در حالی که چیزی نمی‌دانستید (شناختی نداشتید) وَجَعَلَ لَكُم السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - و برای شما سمع و بصر و افنده قرار داد تا شاید شکر گزار باشید» (سوره نحل - آیه ۷۸).

آیه فوق مبیین این حقیقت است که او لا علم و شناخت برای انسان اکتسابی است و ذاتی نیست (لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا). ثانیاً علم زائیده مراحل شناخت است که این مراحل شناختی بر اساس ابزار شناخت، بدست می‌آید. ابزار یا آلات شناختی که در رابطه با مراحل شناخت قرار می‌گیرد، عبارتند از: اذن - عین - قلب. که آلت اذن یا گوش با مرحله

شناخت سمعی و آلت عین یا چشم با مرحله شناختی بصری و بالاخره آلت قلب با مرحله شناختی افنده ارتباط دارند.

از طرف دیگر مراحل شناخت به موازات این که از سمع به طرف افنده حرکت می‌کنند صورت متکامل‌تری می‌یابند، به طوری که مرحله شناختی سمعی بر اساس ظواهر شکل می‌یابد که همان شناخت حسی است.

«وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ»  
 - و خدا از آسمان باران را فرو فرستاد تا زمین را پس از مرگ زنده کرد، البته در این کار برای قوم شنونده آیهائی وجود دارد» (سوره نحل - آیه ۶۵).

می‌بینیم که آیه ویژگی قوم یسمون را با توجه به جهان‌نگری آنی مطرح می‌کند و چنانکه از ظاهر آیه بر می‌آید، نگاه سطحی و توجه به ظاهر پدیده‌ها برای شناخت سمعی کفایت می‌کنند. درحالی که شناخت بصری صورتی متکامل‌تر و متعالی‌تر از شناخت سمعی داشته و به کار برده می‌شود، چنانکه قرآن برای شناخت نسبت به مکانیسم پدیده‌های انفسی که صورتی پیچیده تر از پدیده‌های آفاق دارند، از شناخت بصری استفاده می‌نماید.

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» - بخ زودی آیت‌های خود را در آفاق و در انفس (خودشان) به ایشان نشان می‌دهیم، تا برایشان آشکار گردد که او حق است آیا (این حقیقت) کافی نیست که خدا بر همه چیز گواه است» (سوره فصلت - آیه ۵۳).

در آیه فوق، پدیده‌های انفسی از نظر ارزش تکوینی تکامل یافته تر از پدیده‌های آفاقی نشان داده شده‌اند. زیرا بیان آیه نشان می‌دهد که اول آفاق مطرح شده و پس از آن انفس (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ) پس پدیده‌های انفسی از نقطه نظر تکاملی و تکوینی در درجه بالاتری از پدیده‌های آفاقی قرار دارند.

از طرف دیگر قرآن برای پدیده‌های انفسی از «شناخت بصری» استفاده می‌کند. در این مورد می‌توان آیات ۲۰ و ۲۱ - سوره الذاریات را مورد بررسی قرار داد.

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ - وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» - و در روی زمین برای اهل یقین آیات (الهی) پدیدار است - و (همچنین) در خودهاتان، چرا به چشم بصیرت نمی‌نگرید؟»

بنابراین چون پدیده‌های انفسی از نظر تکاملی، رشد یافته تر از پدیده‌های آفاقی هستند. درمورد آن‌ها از شناخت سمعی استفاده نگردیده که شناخت بصری که مرحله بالاتر از شناخت سمعی است مورد توجه قرار گرفته است.

شناخت بر مبنای قلب که زائیده شناخت قلبی یا افنده می‌باشد، صورتی به مراتب پیچیده تر از شناخت سمعی و شناخت بصری داشته و شناخت در این مرحله از تکامل خویش است که یک پایه ایمان را (یعنی یقین) تشکیل می‌دهد.

### خلاصه‌ای از مبحث گذشته

در شماره قسمت قبل، چگونگی به کف آوردن لب (روش) را در دو پروسه مورد بررسی قرار دادیم، یکی پروسه حرکت انسان و دیگری پروسه حرکت انبیاء و دانستیم که زیربنای کسب متد در پروسه حرکت انسان بر «جهان‌آگاهی» و زیربنای کسب «لب» در پروسه حرکت انبیاء بر خودآگاهی و بالطبع تبیین «خود» استوار است. به عبارت دیگر زیربنای متد انسان بر «جهان» و زیربنای «لب» در حرکت انبیاء بر «خود» استوار است.

از جانب دیگر دریافتیم که لب محصول یک پروسه از حرکت انسان می‌باشد و چیزی نیست که دفعتاً برای انسان حاصل گردیده باشد، زیرا که انسان به موازات خروج از کادر غریزه و مرحله حرکت جبری و پس از آن ورود به مرحله حرکت جبری – اختیاری به ابزار و آلات و انجام مراحل شناخت مسلح می‌گردد. در نتیجه «لب» محصولی است که در ظل تکامل مراحل شناخت به دست می‌آید و در همین رابطه بود که مراحل سه گانه شناخت (سمعی، بصری، افندهای) را مورد بررسی قرار دادیم. اینک در ادامه مبحث گذشته و پس از اتمام رابطه «لب» و مراحل شناخت، رابطه «لب» و ایمان را مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

### چگونگی رابطه ایمان و لب

#### الف – ویژگی شناخت سطحی انسان و تفاوت آن با شناخت سطحی پدیده آفاقی

به طور کلی انسان داری مکانیزم خاصی است که بر مبنای آن به شناخت هستی دستی می‌یازد که این مبنای بر «خود» انسان استوار است. به عبارت دیگر حیوانات نیز مانند انسان دارای شناخت سطحی هستند و در این مرحله از شناخت با او مشترک می‌باشند، اما مکانیزم شناخت سطحی آن‌ها با انسان تفاوت دارد و به این مفهوم که قرآن برای بیان کردن شناخت سطحی پدیده‌های آفاقی از کلمه «تری» استفاده می‌کن اما در مورد شناخت سطحی انسان از «بصر»، چرا که شناخت سطحی انسان در ارتباط با شناخت بصری و قلبی او قرار گرفته و از آن‌ها تاثیر می‌پذیرد و تفاوت مرحله اول شناخت او



با شناخت سطحی پدیده آفاقی در همین جا نمود می‌یابد.

به عنوان مثال یک حیوان می‌بیند، یک انسان هم می‌بیند ولی در این دو دید تفاوت بسیار مشهود است، زیرا انسان به هنگام دیدن یک چیز مثلاً دود، می‌خواهد که مکانیزم و علت پیدایش این دود را دریابد، از اینجا است که می‌گوئیم دو مرحله دیگر شناخت (بصری - افنده) در شناخت سطحی انس تاثیر می‌گذارد. در حالی که دیدن همین دودی که به آسمان رفته است، برای یک گاو تفاوتی نمی‌کند، او فقط و فقط آن را می‌بیند و بی تاثیر و بی تفاوت از کنار آن می‌گذرد.

بنابراین ویژگی مخصوص مراحل شناخت در حرکت انسان و تفاوت شناخت سطحی او با سایر پدیده‌ها در این است که وی از «خود» تبیین می‌کند و از این رو است که می‌گوئیم، پیدایش لب در ظل تکامل مراحل شناخت صورت می‌گیرد، چرا که «لب» نیز بر «خود» استوار است.

نکته حائز اهمیت این که طرح مطالب فوق بیانگر این نیست که انسان پس از طی کردن سه مرحله شناخت به «لب» دست می‌یابد، بلکه اساساً پروسه دیگری آغاز می‌گردد که انسان را به ایمان و لب می‌رساند.

## ۶ - چگونگی رابطه شناخت و ایمان

انسان پس از طی مراحل سه گانه شناخت که عبارتند از مرحله سمعی و مرحله بصری و مرحله افنده که بر مبنای آلات شناختی اذن و عین و قلب ایجاد می‌گردند، به مرحله یقین راه می‌یابد (البته امکان دارد که پس از طی این پروسه به مرحله یقین نرسد) این جا است که یقین اولین پایه ایمان را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، تا شناخت به مرحله سوم یعنی مرحله قلبی نرسد، نمی‌تواند ایجاد ایمان کند، زیرا همانگونه که قبلاً عنوان نموده‌ایم، شناخت بر مبنای عقل که زائیده شناخت قلبی است صورتی به مراتب پیچیده‌تر از دو مرحله قبل دارد و انسان را به یقین می‌رساند. پیچیدگی این مرحله از شناخت را می‌توان از آیات زیر دریافت:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَکِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ  
بِهِ مَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ  
فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ  
يَعْقِلُونَ - محققاً در خلقت آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتیهائی که برای  
انتفاع خلق بر روی آب در حرکت‌اند، و آنچه از آب که خدا و آسمان فرو فرستاد تا با  
آن آب زمین را بعد از مردن زنده کرد و در بر انگیختن (پراکندن) انواع حیوانات در  
زمین و در وزیدن بادهای (در هر طرف) و ابر رام کرده شده در میان آسمان‌ها و زمین،

آیت‌ها (نشانه‌ها) برای خردمندان (قوم عاقلان) وجود دارد» (سوره بقره - آیه ۱۶۴).  
**«وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»** - و هم از میوه‌های درخت خرما و انگور که از آن شکر می‌گیرند (شربت‌های شیرین) و روزی نیکو می‌گیرند، در این کار نیز آیت‌هایی خدا برای خردمندان (قوم عاقلان) پدیدار است» (سوره نحل - آیه ۶۷).

بر مبنای این آیات می‌بینیم که رسیدن به شناخت عقلی یا قلبی، دارای مراحل پیچیده‌ای است که خداوند آن‌ها را با جستجوی در زمین و آسمان‌ها و شناخت پیچیدگی‌های موجود در آن، نمودار ساخته است.

لذا است که پس از رسیدن به سومین مرحله شناخت یا شناخت قلبی، انسان می‌تواند به اولین پایه ایمان یعنی یقین دست یابد، اما ایمان گذشته از یقین دارای پایه دیگری نیز می‌باشد که آن عقل صالح است، برای درک این مطلب آیات زیر را مورد مذاقه قرار می‌دهیم:

**«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»** - گفتند اعراب (بادیه نشینان) ایمان آوردیم، بگو ایمان نیآورده‌اید و لکن بگوئید اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در قلب‌های شما داخل نگردیده است، اگر خدا و رسولش را اطاعت کنید، از اعمال شما چیزی نخواهد کاست (از اعمال خوب شما)، به درستی که خدا آمرزنده مهربان است - منحصرًا مومنان آنهایی هستند که به خدا و رسولش ایمان آوردند و سپس شک کردند (یقین) و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند، اینان راستگویانند» (سوره حجرات - آیات ۱۴ و ۱۵).

بررسی آیات فوق نشان می‌دهد که ایمان از دو پایه تشکیل شده است یکی یقین (ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا) و دیگر عقل صالح (جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ) و یا یکی تنوری (یقین مثبتی بر سه مرحله شناخت) و دیگر پراتیک (عمل صالح) هم چنین آیه ۴۲ - سوره بقره نیز این موضوع را به خوبی نشان می‌دهد:

**«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ - وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِهِ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»** - این کتاب بدون هیچ تردیدی (یقین) راهنمای پرهیزگاران است (متقین) آنانی که به غیب ایمان دارند و نماز به پای دارند و از آنچه که به ایشان روزی دادیم انفاق می‌کنند و آنانی که به آنچه بر تو و پیش از تو (پیامبر) فرستاده شد و به آخرت، یقین دارند» (سوره بقره - آیات ۲ - ۴).

در این آیات نیز ایمان از دو پایه تشکیل شده است، یکی پایه یقین (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) و دیگری عمل صالح (وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

عین همین دو مرحله را در سخن علی (ع) در خطبه ۲۳۱ - نهج البلاغه (فیض الاسلام) می‌یابیم:

«فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيَّ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ - یک قسم از ایمان در دل‌ها ثابت و برقرار است و قسمتی از آن بین دل‌ها و سینه‌ها تا وقت تعیین شده».

که پایه اول ایمان، ایمان قلبی یا همان یقین یا تثوریک است و پایه دوم ایمان قلبی صدری یا عملی یا پراتیک است. بنابراین همانگونه که در (آیات ۱۴ و ۱۵ - سوره حجرات) با تکیه بر شناخت قلبی، ایمان را از اسلام جدا می‌کند و سپس ایمان را بر مبنای شناخت به دو بخش تقسیم می‌نماید، بخش اول رسیدن به درجه یقین به واسطه شناخت قلبی (نَمْ لَمْ يَرْتَابُوا) و بخش دوم تلاش در جهت منطبق کردن این شناخت به عمل، علی نیز ایمان را دو قسمت می‌داند، قلبی و قلبی صدری یا تثوریک و پراتیک (از قلبی به صدر یعنی از تثوری به عمل درآمدن) این است که می‌بینیم اساسا ایمان، یک تکیه بر شناخت دارد و یک تکیه بر حرکت در جهت انطباق آن با شناخت، برخلاف مراحل سمع و بصر و افنده که تکیه فقط و فقط بر شناخت است. در ایمان حرکتی در سمت عینیت بخشیدن به شناخت حاصله وجود دارد.

«من راستین و زیبای خویش را از زیر گرد و غبارها و رسوبات و زنگارها بیرون می‌کشی و به تماشایش می‌نشینی و در آن خدا را می‌یابی.»

